



فهرست مطالب

۲	مقدمه
۲	جمع‌بندی از سه مقدمه
۳	نتیجه سه مقدمه
۳	مناقشه در مقدمات
۳	بررسی مقدمه اول
۳	مطلب اول
۴	انواع قضیه
۵	جمع‌بندی از انواع قضیه
۵	مطلب دوم
۵	مطلب سوم
۵	بررسی فرمایش امام
۶	تکمله فرمایش امام
۷	مناقشه استاد به فرمایش امام
۷	مناقشه اول
۷	مناقشه دوم
	جمع‌بندی
	خطا محل یاب تعریف نشده.



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث ما در امر به شیء، نهی از ضد خاص بود گفتیم با دو روش و طریق می شود امر به شیء، نهی از ضد خاص را اثبات کرد. یک طریق، مقدمیت بود که نهایتاً، به نتیجه نرسید منتهی نوع به نتیجه نرسیدن این روش، مسالک متعددی بود که ما با یک شیوه خاصی ذکر کردیم که عدم ضد، مقدمه برای ضد دیگر، حداقل در بحث های شرعی و تکالیف شرعی نیست.

مسلک و طریقه دوم برای اثبات امر به شیء، نهی از ضد، مسلک تلازم بود و این مسلک و استدلال دوم مبتنی بر سه مقدمه بود. مقدمه اول اینکه بین وجود ضد و عدم اضداد دیگر در عالم خارج، تلازم است هرگاه یک ضدی بخواهد وقوع پیدا کند وقوع ضد، ملازم با این است که اضداد دیگر نباشد به عبارت دیگر وقوع ضد ملازم با عدم اضداد دیگر است.

مقدمه دوم این بود که متلازمین نمی توانند احکام متفاوت داشته باشند بلکه بایستی احکام متناسب داشته باشند و حکم ملازم به ملازم دیگر تسری می کند. پس حکم وجوب ازاله، به عدم صلاة سرایت می کند بنابراین مقدمه اول می گوید که ازاله با عدم صلاة ملازم است و مقدمه دوم می گوید که حکم به وجوب ازاله، به عدم صلاة سرایت می کند به عبارت دیگر عدم الصلاة و عدم الاضداد، باید حکم این ها وجوبی باشد که روی ضد رفته است بنابراین حکم ها باید هم سنخ باشد.

مقدمه سوم این است که وجوب عدم صلاة وجوب عدم اضداد، مستلزم نهی از وجود آن ها است وقتی می گوئیم که عدم آن واجب است یعنی وجودش حرام است یعنی امر به شیء، نهی از ضد عام آن می کند.

جمع بندی از سه مقدمه

این سه مقدمه بود که به عبارت دیگر این است:

المقدمة الاولى: وجود التلازم بين الضد و عدم الاضداد الاخرى

المقدمة الثانية: مسانحة حکم وجود ضد و عدم الاضداد یعنی واجب است مسانحة باشد یعنی همین حکم وجوبی که روی ضد آمده، همین وجوب باید روی عدم اضداد دیگر برود.



المقدمة الثالثة: این است که امر به شیء نهی از ضد عام می‌کند.

نتیجه سه مقدمه

نتیجه این سه مقدمه این است که اگر امر روی ازاله آمد، نهی، روی نماز، تفریح، استراحت، خوابیدن و همه آن‌هایی که ضد ازاله نجاست است می‌آید؛ بنابراین اگر امر روی قیام آمد یعنی نهی از قعود که این هم طریقه دوم که مسلک تلازم است.

مناقشه در مقدمات

مقدمه سوم روشن است که باید در بحث بعدی محل بررسی قرار داد چون مقدمه سوم که امر به شیء، نهی از ضد عام است و آقای خوبی هم فرمودند که مقدمه اول روشن است و بحث ندارد و لذا بایستی روی مقدمه دوم بحث کنیم اما باین حال همان‌طور که جلسه قبل ذکر کردیم حضرت امام (ره) بیانی در مناقشه همان مقدمه اول دارند لذا بررسی خود را در مقدمه اول و بعد در مقدمه دوم قرار می‌دهیم.

بررسی مقدمه اول

این اشکال قبلاً هم به یک مناسبتی، در بحث‌های سابق در تقریرات مرحوم امام یا کتاب اصولشان آمده بود که ذکر کردیم اما دوباره به یک شکل متناسب با اینجا، مطرح کرده‌اند که ما هم بررسی می‌کنیم. مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه مقدمه اول را به این شکل مناقشه کرده‌اند و سفیدی سیاهی را مثال می‌زنند ما می‌گوییم که استدلال اول این است که سفیدی همان عدم سواد است.

مطلب اول

مقدمه اولی که در بیان فرمایش امام باید به آن توجه داشت همان بحث منطقی است ذکر کردیم که در منطق ما سه قضیه داریم که تفکیک آن خیلی مهم است.



انواع قضیه

الف: یک سالبه محصله است مانند لیس زید بقائم که سلب محض است لیس زید بقائم که این سلب تحصیلی است و سالبه مستلزم وجود موضوع نیست بلکه موجهه است که ثبوت شیء لشی فرع ثبوت مثبت له است زیرا این قاعده در قضایای موجهه است اما در سالبه این وجود موضوع شرط نیست لذا سالبه اعم است از سلب موضوع به انتفاء موضوع یا سلب به انتفاء محمول بنابراین لیس زید بقائم دو مصداق دارد یکی آنجایی که زیدی در عالم نیست پس قیامی هم نیست یا اینکه زید هست اما نشسته است به عبارت دیگر لیس زید بقائم هم سلب به انتفاء موضوع می‌گیرد و هم سلب به انتفاء محمول و راز آن هم این است که موجهه نیست بنابراین وجود موضوع در آن شرط نیست بلکه سالبه است لذا این را سالبه محصله می‌گویند.

ب: اما یک نوع قضیه داریم که موجهه معدولة المحمول است و آن، جایی است که سلبی را که اول شما به لیس زید بقائم دادید آن لا قائم به صورت یک مفهوم تصویری دریاورید و دیگر تصدیق نباشد و این مفهوم تصویری را، حمل بر این موضوع کنید و بگویید زید لا قائم که این می‌شود موجهه معدولة المحمول و صدق آن متوقف بر این است که موضوع باشد و ثبوت شیء به شیء فرع ثبوت مثبت له است بنابراین اگر گفتیم زید لا قائم در اینجا حتماً باید یک زیدی در عالم باشد اما آنجایی که زیدی در عالم نیست نمی‌توان گفت زید لا قائم و لذا سالبه محصله و موجهه معدولة المحمول در آنجایی که موضوع وجود دارد اما محمول نیست، در هر دو صادق است زیدی که الآن هست هم می‌توانیم لیس زید بقائم بگوییم و هم می‌توانیم بگوییم زید لا قائم اما آنجایی که زیدی در عالم نیست نمی‌توان گفت زید لا قائم ولی می‌شود گفت لیس زید بقائم بنابراین این تفاوت در موجهه معدولة محمول وجود دارد.

ج: اما قضیه دیگر، موجهه سالبه المحمول است. موجهه سالبه المحمول مثل موجهه معدولة، موجهه است منتهی محمول در موجهه معدولة محمول یک مفهوم تصویری است مانند اینکه می‌گوییم زید لا قائم ولی در موجهه سالبه محمول، خود یک جمله است مانند اینکه می‌گوییم زید لیس بقائم نه اینکه لیس زید بقائم که این می‌شود سالبه یعنی فرض گرفتیم زیدی هست آن وقت لیس بقائم خود یک جمله است که خبر برای زید شده است لذا این را می‌گوییم موجهه سالبه المحمول یعنی محمول آن یک جمله سلبیه است ولی کل جمله را حمل بر زید کردیم این هم موجهه سالبه المحمول که از باب اینکه موجهه است موضوع باید باشد تا آن را حمل کنیم البته از این جهت با موجهه اشتراک دارد و تفاوت‌هایی دارد که بیشتر در منطق و کتب منطقی آمده است.



جمع‌بندی از انواع قضیه

این یک مطلب و مقدمه که تفاوت سه قضیه سالبه محصله، موجبه معدوله المحمول و موجبه سالبه المحمول را بدانیم موجبه معدوله المحمول و موجبه سالبه المحمول هر دو موجبه هستند و با آن سالبه تفاوت دارند و لذا در سالبه وجود موضوع شرط نیست و بدون موضوع هم می‌توان گفت لیس زید بقائم ولی در موجبه معدوله و موجبه سالبه المحمول وجود موضوع، شرط است این یک نکته که در منطق ملاحظه کردید و قبلاً هم اشاره کرده‌ایم.

مطلب دوم

مطلب و مقدمه دوم این است که نقیض قضایای موجبه، همان سالبه محصله است نه موجبه معدوله یا موجبه سالبه المحمول یعنی نقیض قضیه زید بقائم، لیس زید بقائم است زید ایستاده است نقیضش این است که این را رفع کنیم یعنی زید ایستاده نیست حالا اعم از اینکه زیدی نباشد یا زید ایستاده نباشد اما زید لا قائم یا زید لیس بقائم این دیگر نقیض زید قائم نیست. زید قائم و زید لا قائم باهم تناقض ندارند و ارتفاع این‌ها ممکن است زید قائم با زید لا قائم ضدین است و اجتماعشان نمی‌شود ولی ارتفاعشان زمانی که زیدی در عالم نیست می‌شود. آنجا نه زید قائم است و نه زید لا قائم این تفاوت هست و اصل این هم برمی‌گردد به اینکه همین‌که موجبه شد موضوع آن باید باشد این هم نکته دوم است که برای فرمایش امام و جوابی که ما می‌خواهیم بدهیم توجه به این نکته‌ها لازم است.

مطلب سوم

مطلب دیگر که باید توجه داشت این است که گاهی عدم، عدم ملکه می‌شود و عدم ملکه یعنی جایی که عدم در موضعی است که شأنیت دارد و در قضایایی که حاوی عدم ملکه است طبعاً از قضایای موجبه می‌شود چون فرض این است که عدم شأنیتی هم در اینجا است لذا این آمده حمل می‌شود بر موضوعی و لذا قضایایی که حاکی از اعدام ملکه است می‌تواند به صورت موجبه معدوله المحمول بیان شود این هم روشن است این چند نکته مقدماتی بود.

بررسی فرمایش امام

حالا فرمایش حضرت امام را توجه کنید که مقدمه اول در استدلال دوم را مورد هدف قرار داده‌اند در همان مقدمه اول می‌گویند ما تلازم را قبول نداریم همین مقدمه اول که آقای خویی و غالب بزرگان می‌گویند این مفروض است و



تلازم است امام می‌فرمایند نه این تلازم محل مناقشه است. با مقدماتی که ذکر کردیم تقریر امام را بیان می‌کنیم به این بیان وقتی که می‌گوییم بیاض، حمل می‌شود بر این بیاض، لا سواد. ایشان می‌فرمایند آن چیزی که ما دلیل داریم این است که اینجا سواد صدق به صورت سالبه محصله نمی‌کند یعنی وقتی که یک ضدی آمد اضداد دیگر به نحو سلب تحصیلی قابل ردند بنابراین اینجا تلازم درست است بنابراین ضدی که الآن وجود دارد می‌شود اضداد دیگر را به نحو سالبه محصله از او سلب کرد یعنی بیاضی که در اینجا هست، می‌توانیم بگوییم لیس سواد بوجود یعنی سواد اینجا نیست و می‌شود به نحو سالبه محصله، نفی سواد کرد. آن چیزی که دلیل داریم و منطقی است این است که در موردی که بیاض وجود دارد، سواد قابل سلب است چون سواد در اینجا نیست بنابراین نقیض سواد صدق می‌کند. درحالی‌که استدلال شما نیاز دارد به اینکه موجهه معدوله المحمول اثبات کنید یعنی بگویید این بیاض لا سواد است و بیاض با لا سواد تلازم دارد درحالی‌که البیاض و لا سواد موجهه معدوله المحمول است و دلیلی نداریم که اینجا صدق کند آن چیزی که دلیل داریم لیس سواد بوجود است و سلب سواد این، آن نتیجه‌ای که شما می‌خواهید از آن بگیرید نیست. چیزی که شما می‌خواهید نتیجه بگیرید این است که ازاله مصداق لا صلاة است و بیاض مصداق لا سواد این‌ها باهم تلازم دارند منتهی این موجهه معدوله المحمول است یعنی شما دارید لا سواد را بر این حمل می‌کنید درحالی‌که منطبق در اینجا می‌گوید که اینجا لا یوجد سواد، به نحو سالبه محصله بنابراین این نکته ظریف منطقی است که حضرت امام در اینجا فرموده‌اند البته شبیه این مطلب، قبلاً هم بود و امروز تکرار قبل بود.

تکمله فرمایش امام

قبل از پاسخ به فرمایش امام ایشان می‌فرمایند عدم را نمی‌توان موجهه معدوله کرد و عدم، ارزش و امکان این را ندارد که بر وجودی حمل کنید و عدم لا شیئیت له لذا نمی‌شود بر وجودی حمل کرد؛ بنابراین آنچه اینجا داریم همان یک سالبه محصله است.

بعد ایشان إن قلتی به خودشان وارد می‌کنند که اگر کسی بگوید چگونه نمی‌شود عدم را بر موجود حمل کرد درحالی‌که شما در اعدام ملکه می‌گویید زید اعمی در واقع می‌گویید زید لا بصیر بنابراین لا بصیر که عدم است را حمل می‌کنید و لا بصیر چگونه در یک قضیه موجهه معدوله المحمول، حمل شده است. در جواب این إن قلت می‌فرماید علت آن، این است که عدم، ارزشی ندارد که حمل بر چیزی شود اما در واقع در قضایای موجهه معدوله المحمول و اعدام ملکه، شأنیست را ما در نظر می‌گیریم یعنی وقتی می‌گوییم زید لا بصیر یا اعمی یعنی این، شأنیست بصر را دارد و آن شأنیست است که موجب شده که بتوان عدم را بر آن حمل کرد و الا عدم، چیزی نیست که بتوان به آن حمل کرد واقع در



قضایای موجهه معدوله المحمول که حاوی اعدام ملکه هست، حمل عدم بر یک وجودی نیست بلکه حمل شأنت این، نسبت به آن است چون شأنت بصر دارد و ندارد می شود شأنت را بر آن حمل کرد بنابراین در واقع در زید لا بصیر یعنی می خواهیم بگوییم زید له شأنت بصر و این را داریم بر آن حمل می کنیم که این هم فرمایشی است که حضرت امام در اینجا آورده است.

مناقشه استاد به فرمایش امام

عرض ما به این فرمایش حضرت امام که فلسفی و منطقی است و آثار فقهی پیدا می کند چند مطلب است.

مناقشه اول

اولین مطلب ما در همین عدم ملکه است اولین مناقشه به فرمایش امام این است که بینکم و بین الله وقتی که ما موجهه معدوله درست می کنیم و یک عدم ملکه را حمل می کنیم می گوییم زید اعمی یا زید لا بصیر آیا اینجا فقط داریم می گوییم زید دارای شأنت بصر است یا یک چیزی بالاتر از این را می گوییم. شما فرمودید که عدم لا شیئت له پس چگونه می توان بر این حمل کرد بعد جواب دادید که آن چیزی که در زید لا بصیر یا زید لا قائم حمل می شود، در واقع شأنت البصر و شأنت القیام است که ما می گوییم واقعاً این طور نیست بلکه ما می گوییم روح زید لا بصیر یا زید لا قائم این است که زید له شأن بصر له صلاحیه القیام و البصر این از نظر شأنت است ولی عدم فی ما من شأن است ترکیبی است بنابراین آن چیزی که حمل می شود عدم فی ما من شأن است و این که حمل کنیم عدم ملکه را فی ما من شأن این اشکال عقلی و مانعی ندارد. عدم هم اینجا به دلیل اینکه انتصابی به وجود پیدا کرده می تواند بر وجود حمل شود وجدان ما این را می گوید و ما می توانیم اعدام را بر موجودات حمل کنیم البته به نحوی که منشأ انتزاع دارد و ما نمی گوییم که عدم، در عالم خارج محقق است ولی چون شأنت در اینجا هست، این حمل یک نوع منشأ انتزاع دارد و اگر ما نتوانیم فرمول آن را درست کنیم وجدان ما می گوید که در این حمل، محمول ما عدم محض نیست درست است ولی شأنت محض بدون عدم نیست عدم فی ما من شأن را داریم حمل می کنیم لذا این را نمی شود انکار کرد و نپذیرفت.

مناقشه دوم

این است که در همه این مواردی که شما یک سالبه محصله دارید سالبه محصله، دو مصداق دارد یکی سالبه به انتفاع موضوع و یکی سالبه به انتفاع محمول اینکه می گویند لیس زید بقائم اگر زید متولد نشده است این لیس زید بقائم



صادق است اگر هم متولد شده ولی هنوز راه نیفتاده و نمی‌تواند بایستد، باز هم لیس زید بقائم صحیح است ما می‌گوییم سالبه محصله که دو شاخه و دو مصداق دارد همیشه در آنجایی که موضوع آن موجود است ولی محمول وجود ندارد در همه این‌ها شما می‌توانید آن سالبه محصله را به یک موجهه معدوله المحمول تبدیل کنید و اگر هم بگویید شأنیت لازم است شأنیت هم یک مقوله خیلی وسیع است و همه مواردی که شما یک سالبه محصله دارید بر فرضی که این سالبه محصله را روی مصداق موجود بیاورید همان‌جا می‌توانید بگویید لیس زید بقائم و می‌توانید موجهه کنید و بگویید هذا لا قائم است برای اینکه یک نوع شأنیت برای موضوع موجود دارد.

البته شأنیت اقسامی دارد یک شأنیت قریبه داریم که امکان استعدادی است که مربوط به بحث ما نیست ولی شأنیت نوعی و جنسی مراتب دارد و در همه موارد یک نوع شأنیت قابل‌تصور است و می‌توان آن را تبدیل کرد یعنی الا و لابد تبدیل می‌شود.

جمع‌بندی

بنابراین مناقشه ما به حضرت امام این است که سالبه محصله در همه موارد آن، آنجایی که موضوع آن موجود است آنجا هم سالبه محصله می‌توان گفت و همه یک قضیه موجهه معدوله محمول هست یعنی می‌شود گفت زید لا قائم. این بحث ما است و گریزی از این نیست واقعاً وجدان شما هم همین را می‌گوید بنابراین در همه مواردی که سالبه محصله دارید اگر موضوعش در عالم خارج موجود باشد می‌توانید موجهه معدوله المحمول درست کنید مانند زید لا قائم البته این موجهه معدوله المحمول نقیض وجود نیست ولی صدف آن قطعی است و تلازم رفعشان ممکن است البته جمعشان ممکن نیست و در همه آن موارد شما یک چنین قضیه‌ای را دارید که وقتی که می‌گویید لیس زید بقائم همین‌که زید موجود بود می‌توانید بگویید زید لا قائم و قضیه هم وجداناً درست است و منعی در صحت این قضیه نیست.

به این ترتیب این فرمایش امام، فرمایش تامی نیست بنابراین مناقشه ما به حضرت امام در این بحث این است که وجود هر ضدی وقتی که موجود شد یک ضد حتماً ملازم با قضیه معدوله است که محمول آن عدم اضداد دیگر است مثلاً اگر این شخص نشسته است هم می‌توانیم بگوییم این شخص نایستاده به نحو محصله و هم می‌توانیم بگوییم هذا لا قائم، هذا لا نائم این را می‌توانیم بگوییم و تلازم دارد و اصلاً تفکیک آن امکان ندارد که بگوییم این بیاض است ولی لا سواد نیست، هر بیاضی لا سواد است بنابراین فرمایش حضرت امام که شکل خیلی فلسفی و منطقی داشت از تفاوت سالبه و موجهه شروع می‌شد و بعد اینکه ما اینجا سالبه فقط داریم و موجهه معدوله محمول نداریم می‌گوییم نه اینجا موجهه معدوله محمول داریم و ناچاریم و اتوماتیک‌وار وجود دارد و اگر شأنیت را لازم بدانید شأنیت یک معنای



وسیعی دارد که در همه جا می شود قابل صدق باشد و لذا این فرمایش امام قابل قبول نیست و این تلازم تا اینجا به نظر می رسد درست است البته یک مطلب دیگر ما راجع به فرمایش حضرت امام داریم و بعد می رویم مقدمه دوم که محاضرات را ان شاء الله می بینید و جلسه بعد بحث می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين